



هنر اسلامی

احیای معرفت
گمشده و از دست رفته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

هنر اسلامی

دکتر مظلومی

آدمهایی که در محیط خفقان قبلسی می‌زیستند از عاسی تا عارف، از کارگر تا مهندس از دانش‌آموز تا استاد، همه و همه از ابعادی بسیار شکسته شده و هر کدام بگونه‌ای در تراش سیستمهای حاکم بر جامعه درآمده بودند و هر یک بگونه‌ای با دیگران تفاوت وجودی داشتند که هیچوقت نمیتوانست کسی در دهسال یکبار هم، رفیقی کاسلا موافق و هم جهت پیدا کند و گاه‌گاه یاد گذشته‌ای دور را میکردند که:

«عجبا، می‌گفتیم اصفهانیها اینگونه لباس می‌پوشند، اینگونه لهجه دارند، اینگونه خانه‌سازی میکنند، اینگونه زن را می‌پسندند اینگونه شیرینی و شکلات خاص تهیه میکنند و بالاخره سردی اینگونه و اینگونه هستند و از این و این بدشان می‌آید و حالانشان، اخلاقشان، اطوارشان، چنین و چنان است.

خراسانیها، چنین و چنان هستند ویزدیها چنین و چنان ... نه فقط در بگومگوها، از مشترکات مردم سخن میگفتند بلکه در کتابها هم می‌نوشتند و بلکه مقدمه داوربها و سند روابط هم قرار میگرفت.

بالاخره مردم را بگونه‌ای درآوردند که هیچ کس چنان نماند که با همشهریان خود مشترکاتی داشته باشند، بلکه با اهل کوچه و عجیب‌تر که با خویشاوندان و اهل خانواده خود نیز غالباً مشترکاتی نداشت و میدانیم که این عدم اشتراکها چه تفرقه و شکافی بین جامعه ایجاد میکرد و چگونه روابط را در هم سیریخت و چه دستاویز محکمی برای حکام و رؤسا ایجاد مینمود.

خود مردم که از این جدائیها درمانده بودند و هیچ نمیتوانستند مشترکاتی با غیر پیدا کنند، رنج میبردند و راهی برای علاج نمی‌یافتند، ناچار به همان «طیبیان مردمکش جامعه» متوسل میشدند که از طریق سیستمی بین آنها نظامی (باصلاح خودشان) فراهم میداشتند، اما نظامی از بالا و حاکم بر بدنها و مغزها نه نظامی از پهلو و حاکم بر دل و روح و متن وجود:

اینگونه نه اینگونه

سر نخ دست حاکم و رئیس بود و هر وقت بهر اقتضائی آنگونه آدمها را «نظام» میداد که دلش میخواست یا چنانکه سیاست اقتضاء میکرد و یا اقتضای نان و زمان ایجاد مینمود و بالاخره....

اما یک حد مشترك بین این همه آدم ضایع یا یک یا چند بعدی یا بلازده مانده بود که حالا هم هست و آن علاقه به هنر بود و از همین راه هم آنچه می‌بایست راهزنی میکردند که میکردند و همه میدانیم و میدانیم که آن هنر برای انسانیت نبود، برای مصلحت جامعه هم نبود، برای موعود که هرگز.

هنر برای آن بود که سرگرم شوند، تمایلاتشان تحریک گردد، عواطف شدید برای ایشان شهوت‌سازی کنند، فریب بخورند و سهولت یکدیگر را فریب بدهند. روزگاری بگذرانند فارغ از اندیشه، فارغ از مسئولیت فارغ از همه مختصات یک بشر عادی نیز.

این حد مشترك، این هنر پس از انقلاب خود بخود در شعارها ظاهر شد، در شعرها

نمود کرد، در آهنگها و در سرودها جلوه کرد
در پوسترها، در گزیده کاریها، در تصویرها در
کاریکاتورها، در خطها و رسمها، در طرح
راه پیمائیهها، در تزئین مجالس و صحنهها، در
نمایشها و بالاخره در فیلمها و در همه جا.

نشان داد که هنر میتواند بسادگی از فرهنگ
یک ملت مایه گیرد و نقشهای مناسب بسازد
بدون اینکه او را از اصلتش جدا کرده باشد.
هنر میتواند از دین مردم مایه بگیرد
و با طرحهای مناسب او را حرکت دهد و هرگز
به دیانت او لطمه نزند.

هنر میتواند جامعه را از دل، از جان
از متن وجود بهم پیوند دهد. بدون اینکه
حاکمیت از غیر او را بر او پذیرفته باشد.
هنر میتواند آدمی را دلشاد و پر امید
و پر جوش بسازد بدون اینکه او را فریب داده
باشد یا از تحریکات غیر حقیقی و ناشایست
مایه گرفته باشد.

هنر میتواند هر کس را در هر شغل که
دارد و هر آدمی را در هر حال که هست بی
آنکه از شغل و حالش منصرف سازد، وسعت
دهد، تعالی دهد یا عمل بخشد.

هنر میتواند به فیلسوف در تفکر فلسفی-
اش، به عالم در تحقیق علمی او، به نجار
در کار نجاری، به کاسب در حین کسب،
به قاری قرآن در ضمن قرائت، به شاگرد در
حال تعلم، به کودک در وقت بازی، به طفل
نوزاد بهنگام نگاه به صورت مادر، و پنجه بر
پستان او کشیدن، به همه، به همه، مدد کند،
خدمت نماید. همراهی صالح، رفیقی موافق
دوستی صادق باشد او را از او نگیرد، ولی
اوئی، بهتر، عالیتر، شادتر، پر موج تر، برایش
ایجاد کند.

اگر افق دید او را فراتر نمیبرد، قدم او را
برای به افق دورتر رسیدن و بر قله برآمدن
تیزتر میکند.

معتقدم که در شرایط کنونی که انقلاب را
بشر رسانده ایم ولی از جهت درونی، از جهت فکری،
از جهت اجتماعی، و بالاخره از همه جهات دیگر همه
در پشت دروازه انقلاب مانده ایم، میل دگرگونی
و دگرگونگی پذیری داریم اما راه « شدن »
را نمیدانیم و بلکه باید گفت بر این شدن هنوز
قادر نیستیم زیرا خود باید بشویم و خود بر
خود حاکم نیستیم با خود بیگانه شده ایم
خود را از دست داده ایم، خود را ضایع ساخته
ایم.

در این جا در چنین نقطه حساس، تنها
عاملی که میتواند ما را باز از پراکندگی و از
گسیختگی نجات دهد هنر است همان حد
مشترك باقیمانده ما.

بر مومنان هنرمند و هنرمندان مومن است
که قیام کنند و اقدام نمایند. مومن به انقلاب
مومن به مکتب الهی، مومن به انسانیت
اصیل، و اصالت انسانی، مومن به زندگی
با معنا و جامعه با معنا برای ایجاد حکومت
با معنا و نظام با معنا و تمدن با معنا و فرهنگ
با معنا و بالاخره علم با معنا، فلسفه با معنا
و همه چیز با معنا.

برخیزند، طرح بریزند، از همین نقطه
مشترك، همه را بهم پیوند دهند و همه را
حرکت دهند تا اعتدالی در وجود آورند
و آنگاه همه آدمهای معتدل به نوسازی خود
پردازند و از مجموع این اصلاحها و نوسازیها
انقلاب با معنای درست آن تحقق یابد.

والسلام

تهران ۱۳۵۹/۱۰/۲۹

« هنر اسلامی »

باید گفت که همانند، همه اسناد اسلامی است و تعریف آن، شناسائی دقیق آن، رسالت آن و نحوه کارگیری از آن، همه را آنگونه که از سایر اسناد اسلامی، استفاده می‌کنیم، باید تصور کرد.

البته « هنر » در نقش میانجی بین « انسان » و « رسالت الهی » و بویژه در نقش رابط بین « انسان » و « ولایت » بین « انسان » و « امامت » و بیشتر از همه در کار « تعمیم امامت »

آنجا که آدمی، از فطرت خود جدائی می‌گیرد، هنر آنرا اتصال می‌دهد.

آنجا که از حرکت عاطفی درست روی می‌گرداند او را به راه می‌آورد.

آنجا که مصائب اوراسی لرزاند، مستقیمش سازد.

آنجا که اعتدال وجود را از دست میدهد به نظام او را بکشاند.

آنجا که سست حرکت می‌شود، تشویقش کند.

آنجا که به تفصیل فطریات نیاز دارد برایش بازگو باشد.

آنجا که به تحول عاطفه از شخصی به اجتماعی و عالی و یا شکوفائی، عواطف حق دوستی و خیرخواهی و جمال و روائی و تبالاخره وسعت و تعالی افق هستی، طلب می‌کند، کمال همپائی و راهبریش را به عهده‌گیرد.

آنجا که بهترین مدل‌های انسانی، از دیدگاه چشم به کنار می‌روند، او با ضوابط هنری خود، باقی‌شان بدارد، و به چشم آیندگان بکشاند.

آنجا که وقایع آموزنده‌اند و سازنده ولی

درگذر هستند، او با برشهای مناسب و لایق همیشه چون برگی گشاده در نظرها بدارد، بیاموزد و به سازندگی بپردازد.

مگر نه آنکه مهمترین سند اسلام «قرآن» است و «سنت رسول» و «رفتار و گفتار امامان» اینها راهمه، زنده داشتن، محسوس و ملموس ساختن، فهماندن و فهمیدن، و بالاخره انسان را امروز و قرن چهاردهم را به صدر اسلام بردن، و در خدمت رسول خدا نشان دادن، و در خدمت معصومین و مکتبشان قرار دادن، چه قدرتی جز «توان هنر» تواند کرد؟

این پرواز را اسکان از او است. این برکنار کردن فواصل زمانی و مکانی همه با او است.

تا آنچه را میخواهم از راه سیاهیهای دفتر و کتاب بدان برسیم و با هزار (واسطه) کم توان و گنگ، بنام الفاظ و اصوات) نزدیکی جوئیم از راه سفیدیها، نقشها، ملاحظه‌ها، مشاهده‌ها، واصل شویم.

چقدر فرق است بین دریافتهای دیدنی با شنیدنی؟

چقدر فرق است بین دریافتهای عملی با القائی؟

کار اصلی هنر در یک مکتب (انسانی الهی) همین است.

قرآن را دقت کنید که چگونه نقش هنری خود را به نمایش می‌گذارد.

آن که سراسر تصویر است و گاه در کنار تصویر اشاره‌ای که (جهت) می‌دهد. به دیده‌ها و دیده‌ها.

تنها «بینش آدمی» را به میدان میکشد و وسعت میدهد، تعالی میدهد، دقت و عمق میدهد و از طریق «مشاهده» همه چیز می‌آموزم همچنانکه به عقل فطرت و روح آدمی، در

عالم ذر با ارائه حقایق چیزهائی آموخت که «درسی» نبود و درس سینه‌ای بود و قلبی، (درسی نبود هرآنچه در سینه بود).

آنگاه قرآن، تمام مدلهای نیکو را از انبیاء، از پاکان، مطرح می‌کند. اما نه بگونه‌ای که شخص از آن، قصه آموزد، و در در خیال نقشی از آن باقی بدارد، و با توهم آن را به میل خود، دگرگونی دهد.

نه، همان مدل را از قید مکان و زمان و گاه خصیصه‌های بشری صرف، تهی میکند و پس و پیش می‌سازد. و جایجا ارائه مینماید.

اما در همین پس و پیش کردن، قطع و وصل کردن، پرده پرده کردن، بظاهر تکرار، ولی بمعنا عدم تکرار، تکراری تأکیدی، یا برای عمیق‌تر ساختن، فرو رفتن، و به پرده‌ای از فروتر و نهانی‌تر رسیدن، یا تکراری، تفهیمی و تعلیمی برای ضبط بهتر و وسیعتر و اصولی‌تر. همه جا هنر و همه کار برای هنر، و هنر در هنر. و تماماً هنرها در خدمت «هدف».

و! که چه دقایقی در برشهای وقایع قرآنی نهفته است؟!

چگونه مقطعه‌ها را طرح می‌کند، و همانند عالی‌ترین هنرمند آمانتور، از هر واقعه صدها نمایش می‌سازد، و هر نمایش درسی برای چشمها و فهمها.

و میدانیم که درس چشم، آنچنان است که هر کس، به تناسب قدرت دید خود و مطابق جهت دیدنش برداشتی لایق خود دارد.

و گویا که از یک درس چشم، میلیونها برداشت می‌شود.

در حالیکه از یک درس گوش، جز یکی دو برداشت، صورت نمی‌گیرد.

مگر در متشابهات، که آنهم «تشابه معنوی قضیه، که مربوط به دید ذهنی است»

صورت‌های دیگری را مطرح دارد.
و بلکه تأکید می‌کنند: چنان گفته‌ای
بهتر، که به یک معنای مورد نظر گوینده
سهلتر، انحصار یابد.

و «نص صریح» را بهمین جهت بهترین
طرز بیان دانند. الان همه درس دین ما،
چه قرآن، و چه سنت، و چه حدیث، و چه
احوال رسول و امامان و صحابه پاک همه و همه
گفتنی است و از مقوله شنیدنی.
و به خدا که زبان، همه وقت، عاجز از بیان
مقاصد گوینده بوده.

و در بیان مقاصد مذهبی، عاجز تر است
و مقاصد اسلام را که بس ناتوان تر.
و می‌بینیم که هم امروز با همه قائلها کسی
حال دین ندارد و هر کس از دین تعبیری
دیگر دارد.

هنر، هنر اسلامی در این جا، اهمیت وجودش
اهمیت کارش اهمیت اثرش چنان محرز
می‌شود که میرساند:
وظیفه‌ای ضروری دارد که این قوم خودرفته و
خودپنداشته و خود باخته و اینگونه متفرق شده
را که در عین حال همه طالب حق‌اند، و مایل
به شاگردی مکتب، اما هم از قرآن، مهجور
مانده‌اند، و هم از رسول و امام در بعد زمان
و مکان و همه پراکنده گشته‌اند، «هنر»
اینان را باز به مکتب آورد.

و این منازعه را به پایان برد.
فان تنازعتهم فی شی فردوه الی الله و الرسول
به خدا که هنر اسلامی توان آن را دارد که
این «بازگشت» را بخوبی ممکن سازد.

قرآن را باز و گسترده کند و آدمی را بمیان صحنه
آورد، و در فضای قرآنی قرار دهد. همانجا
طبیعت را با دقایقش مطرح سازد.

أفلا یظنون الی الابل کیف خلقت

و الی السماء کیف رفعت
و الی الارض کیف سطحت
و آدمی در آن فضا، اگر به دقایق خلقت و
چگونگیهای آن پردازد، چیزی میفهمد که
جز حق نیست.

و به گونه‌ای می‌نگرد که مردم به فراخی
و تعالی میرسند، و روحیه‌ای در اثر آن چنان
دقت و اینچنین بینش پیدا می‌کند که برای
هر چه در زندگی هست، جز قصد پاکی، و
درستی و روائی نخواهد داشت.

هنر اسلامی باید که رسول را با رسالت توأم
مطرح کند. رسالتی و رسول (نه منهای رسول)
و کار اصلی هنر اسلامی از دیدگاه مکتب ما
همین است که رسالت را در وجود آدمی
کامل اسوة، مدل، مقتدا (و لایقتر از همه
در لباس رسول و زندگی کاملاً ملموس او
بنمایاند.

تا ممکن باشد، درست فهمیدن راه شدن)
«انسان اسمی» «انسان با معنا شدن» ناممکن
باشد، همه یک‌گونه، از درس مکتب، چیز
فهمیدن.

تا ممکن باشد وحدت علمی - وحدت اجتماعی
وحدت روحی و عملی یافتن.
تا سهل باشد تعلم، سهل باشد فراگیری، سهل
باشد تربیت، سهل باشد تحول و وجودی، سهل
باشد (مکتبی لایق) شدن.

هنر اسلامی باید که امام را با امامتش
مطرح کند، امامتی در امام (نه منهای امام).
و کار اصلی هنر اسلامی از دیدگاه تشیع
همین است که (امامت) را در وجود آدمی
کامل، سولی، مقتدا، و بالاخره امام، ارائه
کند.

تا ممکن باشد درست فهمیدن «صراط مستقیم»
درست فهمیدن مفاهیم (صالح - مؤمن)

و نظیر اینها و نیز ممکن باشد، این فهم را در خود معنادادن و در زندگی خود نقش بخشیدن .

و بالاخره در خود دیدن، آنچه را که از امام (در حد عمومی قضیه) دریافته‌ایم، و خود را لایق آن بینیم که به تربیت دیگران بپردازیم و دیگر ساز نیز باشیم.

ونجعلهم أئمة

کار بزرگ هنر اسلامی، همین (مدل نهائی) است و (ترغیب به شدن) و بالاخره (مدل سازی) و (تکثیر مدل در جامعه) و به عاقبت (دگرگون سازی جامعه) و (جامعه نمونه را عرضه داشتن) و (هماهنگ سازی مردم برای آنگونه اجتماع) و در نهایت، (ساخت جامعه طبق نمونه) و آنگاه حرکت (جامعه توحیدی) بسوی هدف (توحید و معادشایسته) و بس.

(هنر اسلامی) باید اگر مسجد را نشان میدهد و از نوشته‌های کتیبه‌ها، نورانیت محراب حال سجود، کشش عابد، به آستانه حق را هم ارائه کند که هنر در همین جا، کار اساسی خود را اعمال مینماید. و اگر مأذنه‌ای را نشان میدهد با بلندی آن، بانگ الله اکبر را با عظمت بمانند الله، و تعالی ذات و صفاتش بر جهان و جهانیان همراه و همپا نمودار سازد.

تنها ارائه لباس و طرز زندگی مردی که اسلام را می‌پذیرند و نحوه خانه‌سازی و آداب معاشرت قومی‌شان (هنر اسلامی) نیست و نمیتواند (هنر) نیز باشد .

(هنر) در نیکو ارائه کردن نیست که این ضبط است و نقل، و کاری ابتدائی برای هنر.

(هنر) باید هدفی را در ضمن این ارائه به بیننده القاء کند و او را به حالی و اندیشه‌ای،

و روحیه‌ای تحول دهد که در نظر هنرمند هست . البته وقتی (هنر) اسلامی باشد و (هنرمند) مسلمان با هنر، آن نظر و هدف همان خواهد بود که (خدا و رسول و امام مکتب) حق و پسندیده دانسته‌اند .

(هنرمند اسلامی) در کار آنست که همان کیفیت‌ها را رهنمون باشد، نظیر آنچه در آیات قرآنی دیده‌ایم.

* وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا، و اذا .. (س ۲۵ - ۲۶ و ..)

* (ویل لکل) همزة لمزة الذی (س ۱۰۴)

* مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل - الله کمثل حبة (س ۲ - ۲۶۱)

و نیز (کیف تعلمون) (کیف فعل ربک بأصحاب الفیل)

(هنر اسلامی) شغل نیست، کار نیست و سیله نیست .

رابطه است، نظر است، فکر است، راه است، نشانه است.

شمع است، دست است، نیرو است . عامل تحول است، مایه حرکت است، اساس تداوم و بقا است،

و بالاخره نگهبان مقصد است، و نشانگر هدف، و از آنجا که آدمیان به سوی مقصد می‌نگرند، همان جهت وجودی‌شان مقصد و هدف است.

(یعنی : خط و جهت در درون آنان است بدان شرط که (هنر اسلامی) با عصمت همراه باشد.

همچنانکه چون رسول و امام با عصمت همراه شوند، خود توانند، معرفی الله باشند و خود « صراط مستقیم » محسوب گردند. و « یدالله و عین الله » و « وجه الله » بشمار آیند.

از آثوری که برای پیرو آنها « اعلام حق » در نظرها باشند. و حق همین است، و درست است که در دعا گوئیم:

(فغظتم جلاله و اکبرتم شأنه)

هنر اسلامی نیز باید عظمت‌های جلال خدا را بفهماند که این معانی را با « شنیدن الفاظ » نمیتوان فهمید و نمیتوان فهماند.

(بزرگیها) (صفات) (حالات)
(کیفیتها) (رواها) (زیباییها) (تناسبها)
(الفها) و همه این قبیل معانی را که اساس (فهم تحول) است، جز (هنر) آن هم (هنر انسانی الهی) و برترین آن (یعنی : هنر اسلامی) میتواند تعهد ارائه نماید و بس.

قسمت سوم:

چون « تاریخ مسلمین » غالباً چنان گذشته است، که همیشه مردم مسلمان، محکوم حکومت‌هایی بوده‌اند که آن حکام نتوانسته‌اند برای اسلام زندگی و حکمرانی داشته باشند.

همه هنرمندان در استخدام حکام بوده‌اند، و آزادی نداشته‌اند.

همه مردم مسلمان، از آنجا که تنها ظواهر اسلامی را رعایت کردن، کافی-میشمرند، چیزی از دگرگونی حال اسلامی نداشتند، و بالتجربه کاربرد از هنر، جز ازضای نفس، و تحصیل لذت، و برقراری وسایل رفاه و معیشت نمی‌خواستند.

بنابراین آثار هنری اسلامی (آنچه بعنوان « هنر اسلامی » در کتابها آمده است) بهیچوجه نمایش اسلامی ندارند و نزدیکترین آن آثار به اسلام همانست که لوازم زندگی مذهبی مسلمین باشد.

و رسالت هنر اسلامی در این است که از

دیدگاه مکتب عالی تشیع قیام کند و آن معنای گم‌شده و از دست رفته را که (انسانی الهی) است، و معرفت (انسانی الهی) یا نمایشگر (خواست الهی در وجود زندگی انسانی و محیط او) می‌باشد، احیا کند، و ارائه نماید، و باز به جان بیننده آن آثار القا کند، و مهمترین کار خود را در همین (تأثیر و تأثر) بداند.

(تأثیری از اسلام راستین) و (تأثیری در جانهای شیفته انسانیت لایق)

* آثاری از این قبیل:

مسجد قرطبه که به فرمان عبدالرحمن اول بنا شده.

منبری که برای یادآوری از حاکم بلند بالا ساخته می‌شده.

خطوط و نقاشی‌هایی که تنها برای ایجاد شگفتی، بکار گرفته می‌شدند.

طلا آتایی که بر سر و بر ستونها و تختها و برجها آویزان می‌گشت تا مردم اسرائیلی صفت را به تذلل وادار کنند.

و بهمین جهت غالب این مساجد و محافل مورد حمله قرار می‌گرفتند و به غارت می‌رفتند.

این قبیل آثار، با همه ظرافتها و لطافتها-شان، کجا نقش اسلامی داشته‌اند؟ و کی می‌توانستند، لطافت اسلام را بازگو باشند؟

وقتی میتواند یک اثر (اسلامی) محسوب شود که بتوانیم بپرسیم: چرا چنین صورتی دارد؟ چرا چنین رنگی و هیأتی؟ چرا از این جنس ساخته شده؟ یا در اینجا چرا بنا گردیده؟ و پاسخی داشته باشد اسلامی و معقول و مطلوب.

که لااقل دوسوم این پاسخ را خود آن اثر در بیان داشته باشد.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۰۷ تا ۱۱۵)
* زیبایی کاخهای اسلامی، ساختمانهای باغ دار، قصر اشبیلیه .

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۱۷)
* گورستان شاهان در «شاه زنده سمرقند»
(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۲۰)
* آرامگاه نوه تیمور با نقشهای هندسی و کاشی لعابی، عبارتهای خط کوفی و رنگهای سیاه و سفید خطهای فرورفته، استوانه‌های سوراخ دار زیر گنبد.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۲۴)
* در ترکیه زیباترین و نفیس‌ترین فرشها را برای کاخ سلطان می‌بافتند.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۴۶)
* طغراها شاهکار خطاطی و هنر بودند همچنانکه در طغرای سلطان سلیمان فانونی بسیار گلهای ریز دیده می‌شود.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۴۷)
* طرح فرشها نیز به دست طراح پشت جلد کتاب فراهم می‌شود.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۵۶)
* در فرشهای نقش شکارگاه، سراسر آن پوشیده است با سواران و جانوران گریزان.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۵۹)
* مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، کاخ عالی قاپو (ساختمان شش طبقه - ایوانی پرستون، در طبقه چهارم، محل برگزاری جشنها و بازیها.

دیوارها، با منظره باغ و گل نقاشی شده)
(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۶۵-۱۶۶)
* لونی (Levni) مینیاتوربست ترک، که کتابها را مصورسی ساخت. او یک هنرمند درباری بود.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۹۲/۱۹۳)

* مسجد جامع دمشق را چون میخواستند بسازند، حاکم وقت، صنعتگران هندی و ایرانی و مصری و قسطنطنیه‌ای را برای برپا داشتن زیباترین ساختمان جهان به آنجا آورده بود.
(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۳ و ۱۴)*
* ظروف سفالین با رنگهای زرین که در مهمانیهای «هارون الرشید» مصرف می‌شد.
(تاریخ هنر اسلامی - ص ۲۰ و ۲۱)
* پارچه‌های ابریشمی که صنعتگران برای خلیفه می‌ساختند.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۲۲)
* مسجد جامع قوطبه، مقدس‌ترین جا در نظر مسلمانان، مغرب، (حالا کلیسا شده است) که به فرمان «منصور» ساخته شد.
(تاریخ هنر اسلامی - ص ۲۸/۲۶/۲۵)
* کتیبه‌ای که به نام «الظاهر فاطمی» تهیه شد.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۴۲)
* گنبد مسجد الصخره را «عبدالملک اموی» بدان قصد ساخت که با گنبد «کلیسای قبر مقدس عیسی» برابری کند.
ومعماران را از همه سوی جهان دعوت کرد.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۴۷)
* مسجد جمعه اصفهان به فرمان «الب ارسلان» و «ملکشاه» و «نظام‌الملک» ساخته شد.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۶۰)
* موضوع نقاشی یک کاسه بسیار زیبا از شاهنامه فردوسی گرفته شده است.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۶۴)
* اتاقهای حرم برج بانوان (بیت‌البکر یا بیت‌الابکار) در کاخ «الحمراء» قرناطه (در اسپانیا)

* نقاشی سینیاتور بویژه « مجالس شاهنامه »
ادامه یافت.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۹۷)
* چون به تاریخ هنر اسلامی بنگریم
می بینیم که رونق آن همواره در زمانهای
پادشاهان بزرگ و مقتدر بوده است.

این پادشاهان چه بسا که خود کامه و
خونریز و بیرحم و سنگدل بودند، منتها تنها
ایشان می توانستند هزینه سفارشهای هنری
را تحمل کنند، کاخها و بزرگترین مسجدها
و زیباترین آرامگاهها و ساختمانهای عمومی
به فرمان و هزینه ایشان ساخته می شد.
هنرمندان و صنعتگران با پشتیبانی ایشان
به کارهای بسیار زیبا و باریک تشویق
می شدند و فرصتی می یافتند تا تجربه یابند و
آزموده شوند و کار خود را بهبود بخشند و
پیشرفت کنند.

اما روزگار اینگونه فرمانروایان نیرومند
چون به پایان رسید، هنر در جهان اسلام
رو به انحطاط نهاد و دیگر هر چه در زمینه
هنری میشد، ابتکاری نداشت، بلکه تقلیدی
بود از کارهای گذشتگان و نمونه هائی مرده
و بی جان.

(تاریخ هنر اسلامی - ص ۱۹۸)
چه میشد اگر این « هنر » وابسته نمی بود
به قدرتها و حکومتها.
آن هم قدرت یک ستمگر.

و با صعود و نزول آن قدرت و حکومت
صعود و نزول نمی یافت. چه می شد اگر این
هنرخانه یک روستائی را هم زیبایی می بخشید
و یک کوخ راهم (به جای یک کاخ)
رونق می داد.

چه می شد اگر این « هنر » به شخص
هنرمند و جان پرهنر او متکی بود که هرگز

ابتکارش را از دست نمی داد، و همواره حاصل
آن زنده و پر جوش بود.

چه می شد اگر این « هنر » راه آن را
می یافت که با اقتصاد ضعیف هم سازگار
باشد.

چه می شد اگر پشتوانه هنرمند مثل هر
متفکر، یک پایگاه اجتماعی می بود که این
وجود را برای همیشه جامعه و نسل نگاه
بدارد.

و تازه اینها هیچکدام « هنر مذهبی » و
« هنرمند مکتبی » نبود و اگر در باره هنر
اسلامی و « هنرمند مکتبی » بخواهیم فکر
کنیم، او باید چنان باشد که جز به اتکای
فضل خدا، کار نکند، و جز برای خدا و در
راه ارائه مکتب حق قدمی بر ندارد، و اگر
هم پشتوانه ای بخواهد همچنانکه همه
معلمین جامعه اسلامی را رهبر اسلام مددیار
است، از مقام رهبری مدد بگیرد.

تا بتواند آزاد از ضرورت های محیطی،
آزاد از درگیریهای اقتصادی، مستقل (از
جهت زندگی) و پر حرکت و پرتوان (از
نظر روحی) در کار باشد و با کار مداوم و
مستمر، و با تحول.

این است انتظار، که « هنر اسلامی »
در خدمت « اسلام » باشد و هنرمند قطعاً
انسانی مؤمن و شیفته مکتب « در عین »
« تخصص داشتن » و تمام عمر در راه ابلاغ
اسلام، اعتلای اسلام، ساخت مسلمان و سامان
دادن به جامعه اسلامی و بس.

(پایان) ۱۳۶۰/۱/۱۲

* مرجع مذکور: کتاب « تاریخ هنر اسلامی »
از کریستین پرایس ، ترجمه « سعود رجب نیا » ،
چاپ دوم ، اسپرکبیر ، ۱۳۳۵ .